

بازی باورپذیر و تأثیرگذار صباغی در سریال «سرگذشت»
به جز هنرش رد و نشانی از واقعیت هم داشت و انگار آنونس
از بیماری این بازیگر در سال های آخر زندگی هم بود
مصادقی دیگر از تأثیر و تأثر بازیگری و زندگی



نوستالژی

روح سبز زندگی

احسان رحیم زاده
روزنامه نگار

«خانه سبز» هرازگاهی روانه آنتن می شود و هم خاطره های مخاطبان رازنده می کند و هم ارزش های محتوایی و هنری و تکنیکی اش را بیش از پیش به رخ می کشد. درباره نقاط قوت سریال تا به حال حرف های زیادی زده شده است. شایسته است که در این مطلب کوتاه به دو عنصر «بازیگری» و «فیلمنامه» سریال خانه سبز اشاره ای داشته باشیم. به نظر می رسد که سازندگان این اثر بیژن بیرنگ و مسعود رسام به زنده یاد شکیبایی، آزادی عمل کامل داده اند. او وقتی دیالوگ های رضا صباغی را بازی می کند به خود واقعی اش نزدیک می شود. انگار با همان خسرو شکیبایی مهربان و با احساس مواجهم که آرام و قرار ندارد. گاه شعر می خواند، گاه حرف های ناب می زند و گاه از کوره درمی رود. رضا صباغی، بنیانگذار یک سری قوانین اخلاقی در ساختمان «خانه سبز» بود. مهم ترین قانون مجتمع آپارتمانی این بود که در آنجا کسی حق نداشت با دیگری قهر کند. الان که دارم این جمله را می نویسم یاد صدای خش دار و ماندگار خسرو شکیبایی می افتم که می گفت: «اصلاً چه معنی داره توی این خونه کسی با کسی قهر باشه». تبصره این قانون مهم این بود که حتی اگر دو نفر قهر کردند، حق ندارند با هم حرف نزنند. چون رضا صباغی مکالمه را «منشأ چشمه زلال محبت» می دانست.



سریال خانه سبز سرشار از این پیام های آموزنده بود؛ پیام هایی که چون در تار و پود داستان تنیده شده بودند شعاری به نظر نمی رسیدند. رضا صباغی در جست و جوی رنگ روح زندگی بود. او دوست داشت که روح زندگی همیشه سبزرنگ باشد و آغشته به رنگ دیگری نشود. خانواده صباغی گرچه در واحدهای مجزا زندگی می کردند اما هوای همدیگر را داشتند و در غم و شادی کنار هم بودند. آنها معمولاً دور یک سفره می نشستند و از قرارهای شبانه روی پشت بام خانه غافل نمی شدند. جمعی از بهترین بازیگران سه نسل سینما و تلویزیون ایران در این سریال دور هم جمع شده بودند. حالا وقتی بعد از سال ها حسرت می خوریم بابت از دست دادن بازیگران درخشانی چون خسرو شکیبایی، حمیده خیرآبادی و داریوش اسدزاده، در کنار این افراد جای مسعود رسام زوج همیشگی بیژن بیرنگ هم بین ما خالی است. رامبد جوان آن زمان شهرت امروز را نداشت. «فرید» جوان خامی بود که روی پشت بام برای خودش خانه ای اختصاصی ساخته بود و هر وقت افسرده می شد در غار تنهایی اش فرو می رفت. دل مان به شدت برای خانواده صباغی ها و روابط صمیمانه شان تنگ شده است. برای تک تک ساکنان آن آپارتمان و به ویژه خسرو شکیبایی که با صدای زیبایش، داستانی شاعرانه را برآیند روایت می کرد.

آه که این طور

هم با خط نستعلیق در تیتراژ نخست نوشتند. همان اوایل سریال او را در نقش آقاچون در حال خوشامدگویی به مهمانان نوروزی می بینیم و کمی بعدتر هم قرآنی را از روی طاقچه برمی دارد و می بوسد و عیدی های متبرک را به فرزندانش می دهد. نکته قابل اشاره درباره صباغی این که او تقریباً از همان سال های آغازین فعالیتش در سینما و تلویزیون، نقش پدر را بازی می کرد. در همان فیلم زمزمه، در حالی که فقط هشت سال بزرگ تر از سعیدی بود نقش پدرش را بازی کرد و در عقیق هم فقط ۳۸ سال داشت که نقش پدر دانیال حکیمی و دیگران و حتی پدر بزرگ یکی دو نوه را بازی کرد.

یکی از حضورهای شیرین صباغی در تلویزیون، نقش سرگرد علی آبادی در سریال «پلیس جوان» بود که شاید جزو نخستین باری بود که مخاطبان صدای واقعی و لهجه مشهدی این بازیگر را می شنیدند. اولین لحظه بازی اش در سریال، مربوط به سکانسی است که سرهنگ (حسین خانی بیک) به دلیل تمرد یونس، دستور بازداشت موقت او را می دهد و صباغی هم با لهجه مشهدی پیازداغ ماجرا را بیشتر و فضا را تلطیف می کند. او در حالی که دست به سمت بی سیم می برد، می گوید: «همین الان! مقررات، مقرراته قربان. برای همه یکسانه! فرقی نمی کنه. یعنی چی؟!»

یکی دیگر از کارهای مهم کارنامه اش نقش خلیل پوروطن، پدر منصور (هومن سیدی) در سریال «راه بی پایان» بود. اینجا هم نقش پدری نگران و دلوایس را بازی می کند که پسرش بی محاسبه بلندپرواز است و می خواهد یک شبه ره صدساله برود.

در «کافه ستاره» نقش احمدآقا را داشت که با یک لحظه واکنش بامزه، هنر بازیگری اش را نشان می دهد. آنجا که در مجلس ختم و موقع چای خوردن کمی دیردواری اش نسبت به معنی کلمه فری / free (مجانی) می افتد. با حضورش در فیلم «آسمان هشتم»، نشان داد علقه و ارادتش به امام رضا(ع) و مشهد همیشگی است.

در سریال «مرز خوشبختی» هم نقش تلافروشی را داشت که روزنامه جام جم می خواند و از عملکرد شاگردش حمید (پوریا پورسرخ) رضایت دارد. در فیلم «بی حسی موضعی»، آخرین حضورش در سینما نقش یک کبابی را بازی می کرد که رادیویش موقع غذا خوردن محمدحسن معجون و حبیب رضایی خرخر می کند. وقتی رضایی به این صدا معترض می شود، بدون این که سر بلند کند با همان لهجه مشهدی می گوید: «می خووم ببینم، تاکی میخه بارون بیه.»

در آخرین حضورش در تلویزیون، در اپیزود آه که اینطور در سریال «سرگذشت» (۱۳۹۸) نقش پدری سالخورده و بیمار را بازی می کرد که پسرش (سپند امیرسلیمانی) می خواهد او را به خانه سالمندان ببرد اما صباغی با جود پریشان احوالی و لرزش دست با گفتن «من حالم خوبه» نمی خواهد این پایان را بپذیرد. بازی باورپذیر و تأثیرگذار صباغی در این سریال، به جز هنرش رد و نشانی از واقعیت هم داشت و انگار آنونس از بیماری این بازیگر در سال های آخر زندگی هم بود، مصادقی دیگر از تأثیر و تأثر بازیگری و زندگی.

یکی از ویژگی های مهدی صباغی، لهجه شیرین مشهدی اش بود که کاراکترهای پدرا نه و مهربانش را کامل می کرد اما به دلیل دوبله بیشتر فیلم ها و سریال ها در دهه ۶۰، سال ها طول کشید تا تماشاگران با این خصوصیت او آشنا شوند و صدای واقعی صباغی را بشنوند که از گوینده های خوب رادیو هم بود.



علی رستگار
روزنامه نگار

اولین حضور صباغی البته با نام اصلی اش فیروز صباغی، به عنوان بازیگر در فیلم «گریز از شهر» در سال ۶۴ بود که نقش مردی را بازی می کرد که پدرش با خطای پزشکی از دنیا رفته بود، برای همین او به قصد انتقام و با تیزی، کل فیلم دنبال دکتر افتاده بود اما آخر قصه و به جای چاقو، گل از جیب کتش درمی آورد و دکتر را در آغوش می کشد. همان دهه ۶۰ و در اوایل راه بازیگری در سینما، به قول فوتبالی ها هت تریک می کند و در سه فیلم خسرو ملکان جلوی دوربین می رود. در «زمزمه» که مثل گریز از شهر در مشهد فیلمبرداری شد، نامش همراه دو بازیگر مشهدی دیگر، رضا صابری و رضا سعیدی در تیتراژ و روی تصاویر نقاره خانه و گنبد و گلدسته های حرم امام رضا (ع) نقش می بندد. صباغی در این فیلم نقش استوار رحمانی، پدر حمید (سعیدی) را بازی می کند که با وجود مخالفت اولیه با فعالیت های انقلابی پسرش، در نهایت با انقلابیون همراه می شود.

دومین همکاری اش با ملکان در فیلم «طوبی» اتفاق افتاد؛ همان فیلمی که برای اولین بار اسمش در تیتراژها به مهدی صباغی تغییر کرد. در این فیلم و با گرمی متفاوت یکی از معدود نقش های منفی کارنامه اش را بازی کرد؛ یک قاچاقچی مواد مخدر که باعث مصائب و محکومیت همسرش طوبی (پروانه معصومی) می شود.

در فیلم «تماس»، سومین همکاری اش با ملکان باز هم نقش همسر پروانه معصومی را بازی کرد، منتها این بار در قصه و فضایی متفاوت. اینجا نقش پرستاری را به عهده داشت که بعد از یک آتش سوزی دچار بحران روحی و در بیمارستان بستری می شود. نکته جالب این که سازندگان فیلم تصمیم گرفتند برای تسهیل خوانش اسم صباغی در تیتراژ، یک تشدید هم روی حرف ب نام خانوادگی اش بگذارند!

اولین سریالش در تلویزیون «عقیق» محصول سال ۶۸ بود و اسم او را

